مرضی با نامِ اصابت گلوله!

گره‌گشایی از ابهامات تاریخی حوادث تیرماه ۱۳۱۴

دفتر متوفیان گلشور در سال ۱۳۱۴ که نام ۷ تن از کشته‌شدگان واقعه مسجد گوهرشاد در آن آمده است؛ این اسناد اکنون در سازمان فردوس‌ها نگهداری می‌شود

سیدی| واقعه گوهرشاد مهم‌ترین، گسترده‌ترین و پرسروصداترین رخداد ضدحکومتی دوران پهلوی اول بود که به‌دلیل نبود منبع موثق در برخی موارد همیشه با ابهام‌هایی همراه بوده است؛ مسائلی مانند راستی علت اصلی وقوع این رخداد و درستی تعداد کشته‌ها و تیرباران‌شده‌های صحن مسجد به‌دلیل وجود آمار و اطلاعات متفاوت از موضوعات در پرده و سوال‌برانگیز این واقعه تاریخی. علاوه‌بر این‌ها «قیام» خواندن این واقعه، یکی دیگر از موضوعاتی است که باید از آن گره‌گشایی شود. درواقع آنچه در روزهای ۱۹ تا ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴ در مشهد رخ داده است، نمی‌توان «قیام» نامید، زیرا این واژه ساختار و ویژگی‌های مشخصی دارد؛ مورخان و جامعه‌شناسان معتقدند قیام باید دارای رهبری مشخص، برنامه و اهدافی راهبردی باشد اما حوادث تیرماه ۱۳۱۴ حرکتی خودجوش و اتفاقی در مخالفت با سیاست‌های دینی رضاشاه بود که به‌دلیل اهمیت بسیارش، می‌تواند هم‌سنگ قیام جنگل یا قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان قرار بگیرد.

واقعه گوهرشاد، پیش‌درآمدی بر کشف حجاب بود

نکته دومی که درباره واقعه گوهرشاد باید یادآوری کرد، این است که این واقعه در اعتراض مستقیم به قانون کشف حجاب نبود، زیرا قانون کشف حجاب در ۱۷دی ۱۳۱۴ یعنی شش ماه پس از حادثه گوهرشاد به اجرا درآمد. طبق آنچه تاریخ گواهی می‌دهد، عامل اصلی شکل‌گیری حادثه گوهرشاد، اعتراض به قانون اجباری شدن «کلاه‌شاپو» برای مردان و نگرانی از استعمال آن توسط آن‌ها و تشابه آنان به کفار بوده است.

عددی که هنوز کشف نشده است

نکته مهم‌تر بعدی، تعداد تیرباران‌شده‌ها در سحرگاه ۲۱تیرماه در مسجد گوهرشاد است. در برخی منابع تعداد بازداشت‌شدگان این واقعه بین ۷۰۰ هزارو ۷۰۰ تا ۲هزار نفر بیان شده اما درباره تعداد کشتگان این واقعه، آمار متفاوتی با اختلافِ بین ۱۹نفر تا ۳۰هزار نفر اعلام شده است که آماردهندگان آن به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته اول، نهادها و شخصیت‌های دولتی مثل شهربانی و استانداری هستند که آمار کشته‌شده‌ها را بسیار کمتر از آنچه بوده است، ذکر کرده‌اند؛ مثلا سرهنگ بیات، رئیس نظمیه خراسان، در گزارشی رسمی به جانشین خود، تعداد کشته‌شدگان را ۱۹نفر و مجروحان را ۴۱نفر اعلام کرده است. ایرج مطبوعی نیز در دادگاهی که پس از انقلاب برای او تشکیل شد، تعداد کشته‌شدگان را بین ۲۰ تا ۲۲نفر اعلام کرد. محمود فرخ که از مسئولان وقت آستان قدس بوده، نیز تعداد کشته‌شدگان این واقعه را کمتر از ۵۰نفر دانسته است. او در سال ۱۳۵۲در ذکر خاطراتش چنین نوشته است: «هنوز که ۳۷سال می‌گذرد، یک نفر دیده نشده است از اهالی مشهد که بگوید پدرم یا پسرم یا برادرم آن شب کشته شد. همه مقتولین، نابومی و دهاتی‌هایی بودند که چون خانه‌ای در شهر نداشتند، در مسجد مانده بودند». در کنار این آمارها مسئولانی هم بودند که این عدد را به چندصدنفر رساندند. یکی از این صاحب‌منصبان، «نوایی»، فرمانده نظمیه شرق بود که در دادگاهی که پس از شهریور ۱۳۲۰ به درخواست فرزندان اسدی تشکیل شد، تعداد کشته‌ها را ۷۰۰نفر اعلام کرد.

دسته دوم در زمره معترضان قرار دارند. آنان در خاطراتشان درباره کشتاری حرف می‌زنند که ۳هزار تا ۵هزار جنازه برجای گذاشته است؛ جنازه‌هایی که گورهای دسته‌جمعی آثارشان را دفن کرده است. همچنین انگلیسی‌هایی که قصد اخلال در نظم ایران را داشتند، در روزنامه‌های چاپ هند خود در آن زمان، شمار کشته‌ها را ۳۰هزار نفر نوشتند.

نویسندگان و مولفان سَر دیگر این حلقه هستند که افراط‌وتفریط دو گروه قبلی در آن‌ها کمتر است. آن‌ها آمار کشته‌شدگان گوهرشاد را ۲۳ تا ۲هزارنفر ذکر کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال «ادیب هروی»، مولف حدیقه‌الرضویه، تعداد مقتولان را ۸۵۰نفر می‌خواند. «محمد ارجمند»، سرپرست تلگراف‌خانه مشهد، به عددی بین ۲۳ تا ۷۰۰نفر رسیده است. «سیدمحمدعلی شوشتری» هم که در آن برهه زمانی از مسئولان آستان قدس بوده، تعداد کشته‌ها را یک‌هزارو ۶۷۰نفر تخمین زده است که با ۵۶کامیون به زمین‌های اطراف عمارت باغ خونی منتقل شده‌اند. او نوشته است درمیان این اجساد، کسانی هم بودند که هنوز نفس داشتند اما در گودال‌هایی که به همین منظور در اطراف اراضی گل‌خطمی کنده شده بود، زنده‌به‌گور شدند. همچنین «سوزنچی»، نویسنده شرح حال محمدولی اسدی، هم پس از تحقیقات میدانی، شمار مقتولان را بین ۱۰۰ تا ۱۵۰نفر دانسته است.

در کنار همه این‌ها شاهدان عینی هم در نقل خاطراتشان از دفن کشته‌ها در سه چاه در محل گودال خشت‌مال‌ها(پارک وحدت کنونی) یاد کرده‌اند. جالب اینجاست که با گذشت ۸۴سال از این واقعه هنوز محل‌هایی که به‌عنوان گورهای دسته‌جمعی معرفی شده‌اند، جست‌وجو نشده است تا راستی ماجرا غبار از رخ کنار بزند و پژوهشگران را به پاسخ قاطعی در این‌باره برساند.

ناگفته نماند که چندی پیش در پژوهشی که زیر نظر مرکز پژوهش‌های شورای شهر مشهد بر روی دفاتر ثبت متوفیان شهر صورت گرفت، در «دفاتر گلشور» نشانه‌هایی از ۲۰نفر از متوفیان واقعه گوهرشاد یافت شد. در این دفاتر که از نیمه سال ۱۳۱۱ آغاز به ثبت اطلاعات متوفیان شهر کرده‌اند، اطلاعاتی نظیر نام و نام خانوادگی، سن، محل زندگی، علت فوت، مدت بیماری و پزشک معالج برای هر متوفی ثبت شده است. در صفحات ثبت اطلاعات این دفاتر، ۲۰اسم از فوت‌شدگان تیرماه ۱۳۱۴ وجود دارد که در ردیف نوع مرضشان چنین درج شده است: «نوع مرض: اصابت گلوله».

لازم به ذکر است ۱۳نفر از این ۲۰تن، مجهول‌الهویه بوده‌اند و درباره ۷نفر دیگر اطلاعات مختصری ثبت شده است؛ پسری هفت‌ساله به نام «سیاوش» که ساکن محله سراب بوده و ۱۹تیرماه کشته شده است، «اسدا...» بیست‌وچهارساله، «رضا ظریف‌حسین‌نیای راننده» بیست‌وهفت‌ساله، «رمضان غفوریان فلوک‌قزوینی» بیست‌ساله، «غلامحسین» نامی با ۳۵سال سن و «کربلایی حبیب دری آشپزطوسی» که ۴۴سال داشته است و همگی از اهالی محله ارگ بوده‌اند و روز ۲۲تیر ماه فوت کرده‌اند و همچنین «محمدجعفر دانشمندنوروزیان» هفده‌ساله که او نیز در روز ۲۴تیر با مرض «اصابت گلوله» فوت شد، جزو این جمع هفت‌نفره هستند.

منابع این پرونده:
«تاریخ بیست ساله ایران» نوشته حسین مکی، «حکایت کشف حجاب»، دوجلدی، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، «رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین» از استفانی کرونین، «کشف حجاب» (زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها) به قلم مهدی صلاح، «تاریخ معاصر ایران از دوره قاجار تا ۱۳۲۰» نوشته دکتر یوسف متولی حقیقی، قیام گوهرشاد اثر سینا واحد، مسجد و موقوفات گوهرشاد پژوهش مهدی سیدی، کتاب شمس‌الشموس از حاج احتشام کاویان، کتاب شگفتی روزگار (براساس خاطرات بهلول، ناشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، ویژه‌نامه گوهرشاد به کوشش مرکز اسناد آستان‌قدس رضوی و آرشیو بنیاد پژوهش‌ها

آیات حاج سید یونس اردبیلی، سید علی‌اکبر خویی و سیدهاشم میردامادی از عالمان مبارز مشهد علیه طرح کشف حجاب در کنار تنی چند از روحانیون

نمونه‌ای از برگه تردد در دوران کلاه‌گذاری اول پهلوی اول

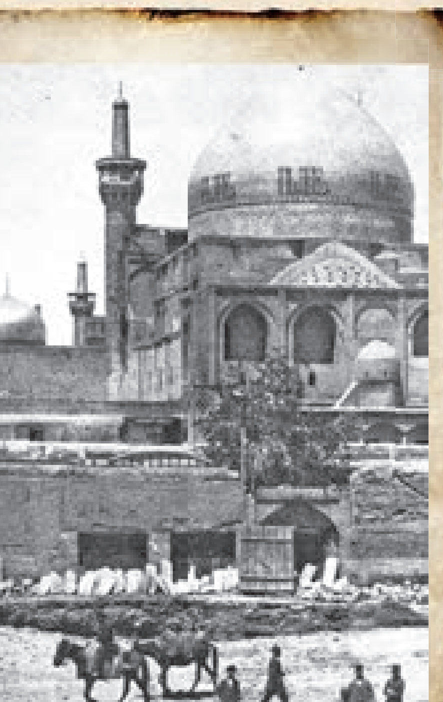
تنها عکس موجود از مسجد گوهرشاد که پس از واقعه تیرماه ۱۳۱۴ ثبت شده است

تیر خونین گوهرشاد

بازخوانی غائله‌ای که به بهانه تجددگرایی و مدرن شدن سبب کشتار عده‌ای بی‌گناه در تابستان ۱۳۱۴ شد

پیش از واقعه

مشهد، سنه ۱۳۱۴، روزهای پیش از واقعه گوهرشاد

شیرین سیدی

هشتاد و چهار سال پیش در گرمای تموز سال ۱۳۱۴ مشهدی‌ها برای تن ندادن به قانونی که به اجبار کلاه بر سر مردان می‌گذاشت تا شش ماه بعد بتواند چادر از سر زنانشان بردارد، در مقابل گلوله‌هایی ایستادند که شمار کشتگانش مشخص نیست اما سرخی خونش هنوز از پیشانی شهر پاک نشده است. قصه از این قرار است که ۱۰ سال از روزگاری که رضاشاه در ایران تاجش و اسدی -در رتق‌وفتق امور آستان قدس‌رضوی- عمرِ خود را به حراج گذاشته بود، می‌گذرد. همان‌طور که پهلوی اول مشغول ساخت‌و ساز در ایران است، محمدولی اسدی هم خودش را با ایجاد تغییرات اساسی در آستان قدس و شهر مشهد سرگرم کرده است و تلاش می‌کند با مدرن کردن نظام اداری و سیستم شهری خود را به نفر اول خراسان تبدیل کند. این چنین بود که ساخت بیمارستان‌ها، خیابان‌ها، مدرسه‌ها و برگزاری کنگره جهانی فردوسی با حضور چهره‌های برجسته آن روزگار در مهر ۱۳۱۳ در آرامگاه فردوسی، مشهد را با سرعت به سمت شهری مدرن و درجه یک پیش می‌برد. اما همه این تحولات در شهری که آن روزها حدود ۱۵۰هزار نفر جمعیت داشت و تازه پا از باره ۴۰۰ساله توس فراتر گذاشته و از لحاظ مساحت هم رشد کرده بود، تنها به تغییرات ختم نشد. در واقع این تغییرات ظاهری در بطن خود هشداری بزرگ برای ساکنان این شهر مذهبی و در مقیاس بزرگ‌تر آن برای ایران اسلامی داشت، گرفتن اختیاراتی چون حق قضاوت و اداره اوقاف از روحانیان، محدود کردن مجالس مذهبی و زمزمه‌هایی که برای کشف حجاب و تغییر لباس مردان و زنان به گوش می‌رسید، حکایت از تغییراتی بطنی داشت که حرفش هم برای ملتهب کردن اوضاع اجتماعی مردم مذهبی شهر امام رضا(ع) کافی بود. آن روزها علاوه بر اسدیِ نایب تولیه، مشهد یکْ مسئول تازه‌وارد دیگر هم داشت: «فتحا... پاکروان» نیز که سفیر ایران در مسکو بود به تازگی به ایران بازگشته، استانداری خراسان را می‌پذیرد و به مشهد می‌آید. او که عرقی به مذهب ندارد، حرمتی برای نایب‌التولیه در امور شهری قائل نمی‌شود و همین امر سبب درگیری‌هایی میان ۲ قدرت اول مشهد می‌شود. پیش از همه این‌ها در آن طرف کشور، همه‌چیز دست‌به‌دست هم داده است تا قانونی به اجرا گذاشته شود که برای مردم ناموس‌پرستِ آن روزگار برابر با بی‌ناموسی و بی‌آبرویی است. تجددگرایی و تلاش برای مدرن شدن سبب می‌شود تا فروردین ۱۳۱۴، در مدرسه شاپور شیراز عده‌ای دختر پس از خواندن دکلمه و سرود به‌ورزش و ژیمناستیک می‌پردازند. با دیدن این صحنه به‌نشانه اعتراض صدا بلند می‌کنند. ساعتی نمی‌گذرد که شهر با معترضان همراه می‌شود و دسته‌های راهپیمایی مردمی کوچه و خیابان‌های دیارِ شعر را قرق می‌کند. دامنه این اعتراض‌ها در نهایت سبب تبعید روحانیون و علمای شیراز به شهرهای دیگر از جمله مشهد می‌شود.

کلاه‌شاپو و تشبه به کفار

در همین دوران دولت، به همه وزارتخانه‌ها و مراکز زیر نفوذش اعلام می‌کند که کارکنان آن‌ها باید از «کلاه‌شاپو» استفاده کنند؛ ارسال این بخش‌نامه به مشهد و اعمال آن تبدیل به جرقه‌ای برای اعتراض علما به سیاست‌های رضاشاهی می‌شود، زیرا بر سر گذاشتن کلاه‌شاپو بنا به حکم شرعی «تشبه به کفار» و برای مسلمان گناه کبیره است. اما از آنجا که قانون قانون است، پاکروان و اسدی نایب‌تولیه ناچار به اجرای آن می‌شوند. این‌دو که پیش از این هم با یکدیگر اختلاف‌هایی داشتند، دوباره بر سر زمان اجرای فرمان شاه به چالش می‌خورند. پاکروان وضعیت عمومی خراسان و مشهد را برای انجام این قبیل اصلاحات مناسب ارزیابی می‌کند اما اسدی بر این باور است که به علت حاکمیت جبهه مذهبی در مشهد بهتر است این شهر در اولویت اجرای این برنامه‌ها نباشد. با ابلاغ این قانون منبرداران شهر، دست روی دست نمی‌گذارند و در جلسه‌ای که علمای مشهد در آن حضور دارند، تصمیم می‌گیرند که «آیتا... قمی» شخصا به تهران برود و رضاشاه را متقاعد کند که این قانون را کنار بگذارد. قمی دهم تیرماه به همراه ۲ فرزندش در حالی که حدود ۵۰۰۰ نفر از مردم مشهد بدرقه‌اش می‌کردند با هواپیما به سمت تهران حرکت می‌کند اما در تهران نه تنها موفق به ملاقات رضاشاه نمی‌شود بلکه او را در باغی در شهر ری به صورت محترمانه بازداشت و پس از مدتی به عراق تبعید می‌کنند.

در پی این اتفاق شایعات گوناگونی در مشهد مبنی بر دستگیری، شکنجه و حتی قتل آقای قمی بر سر زبان‌ها می‌افتد و اوضاع شهر را متشنج می‌کند. ساعاتی بعد مردم مقابل منزل آیتا... اردبیلی تجمع می‌کنند اما چون منزل او گنجایش پذیرایی از این جمعیت را ندارد، معترضان راهیِ حرم می‌شوند تا اعتراضات خود را در آستان ملائک پاسبان و حریمِ امن حرم پی بگیرند. روحانیون شهر که وقت‌کُشی را جایز نمی‌دانند از همان ساعات نخستینِ پخش شایعات، تلگراف‌هایی به تهران می‌فرستند و خواستار بازگشتِ آقای قمی می‌شوند. در این میان نظمیه‌چی‌ها یکی از علمایی را که تلگراف زده است، بازداشت می‌کنند. دستگیری این روحانی سبب گم شدن حلقه آرامش و کورتر شدن دوباره این گره می‌شود.

سخنرانی شیخ بهلول در مسجد گوهرشاد

در این اثنا، طلبه پرشور و جوانی به نام «محمدتقی گنابادی» معروف به «شیخ بهلول» که به علت سخنرانی‌های ضدحکومتی‌اش تحت تعقیب شهربانی خراسان بوده است، وارد مشهد می‌شود و اخبار را موبه‌مو از زبان مردم کوچه و بازار می‌شنود. او در بخشی از خاطراتش این‌طور نوشته است: من نقشه‌ای داشتم که غیر خودم و خدا کسی نمی‌دانست و آن این بود که اول در تمام شهرها سخنرانی کنم تا معروف شوم و همه شهرهای ایران مرا بشناسند، بعد در مقابل دولت قیام رسمی کنم. نقشه خود را در جنوب پیاده کرده بودم و از مشهد تا تهران و کرمانشاه و همدان نیز مشهور بودم. فقط مانده بود مازندران و آذربایجان که آن‌ها نیز مرا بشناسند ولی گرفتار شدن آیتا... قمی باعث شد که قیام جلو بیفتد، با شنیدن خبر دستگیری او از قائن به مشهد آمدم. بهلول روز چهارشنبه هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۵۴ هجری قمری برابر با هفدهم تیرماه ۱۳۱۴ به تحصن معترضان در حرم رضوی می‌پیوندد. او در بدو ورودش به مشهد بر ضد حکومت پهلوی سخنرانی کرده، مردم را برای شنیدن مطالب مهمی که شب فردا در مسجد گوهرشاد بر روی منبر گفته خواهد شد، ترغیب می‌کند. این طلبه جوان در میان جمع فریاد می‌زند که فردا کسی که می‌ترسد نیاید! مأموران شهربانی پنجشنبه، ۱۸ تیر، بهلول را بازداشت می‌کنند اما با وساطت خدام او به شهربانی منتقل نمی‌شود و در اتاق کشیک‌خانه در حبس می‌ماند. بهلول این فرصت را مغتنم می‌شمارد و از پشت پنجره کشیک‌خانه شروع به صحبت با مردم می‌کند. دیدن چهره پشت میله بهلول سبب خشم مردم می‌شود و در نهایت واکنش آن‌ها منجر به بازداشت وی می‌شود. در میان همین واکنش‌ها یکی از سرکشیک‌های حرم به نام «سید علی نواب احتشام رضوی» که سرکشیک پنجم آستان‌قدس است، درحالی که به قول خودش یک پارچه جنون شده، کلاه شاپوی خود را بعد از کندن آرم آستان قدس به زیر پایش می‌اندازد و بر صاحب آن کلاه لعنت می‌فرستد؛ سپس او و عده‌ای از مردم به حجره‌ای که بهلول در آن زندانی بوده است، حمله و آزادش می‌کنند.

روزی که درهای حرم بسته می‌شود

بهلول پس از آزادی بر منبر صاحب‌الزمان در ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد می‌رود و رو به مردم می‌گوید: برادرها خوب کاری نکردید که نظم را بر هم زدید، لیکن کاری که نمی‌بایست بشود شده و شورش و بی‌نظمی صورت گرفته است، اکنون ما اگر پیش مأموران دولت عجز نشان دهیم، دولت ظالم جانی از ما دست برنمی‌دارد. وظیفه ما این است که کمرها را محکم ببندیم و دست از جان بشوییم و برای جهاد دینی حاضر شویم و بکوشیم تا آقای قمی را از زندان نجات دهیم یا همه کشته شویم. اکنون معطل شدن شما در این مسجد بی‌فایده است. زوار هرکاری می‌کنند مختارند اما اهل مشهد فورا به خانه‌های خود بروند و مایحتاج اهل و عیال خود را حداقل برای یک هفته تهیه کنند، زیرا کاری که در پیش داریم در کمتر از یک هفته ختم نمی‌شود.

به دنبال این سخنان از روز جمعه تا تعیین تکلیف در مشهد تعطیلی عمومی اعلام و به غیر از دکان‌های ارزاق عمومی، دیگر دکان‌ها بسته می‌شود. نظمیه‌چی‌ها که وضع شهر را آشفته می‌بینند علاج کار را در بازداشت بهلول می‌دانند و تصمیم می‌گیرند برای متفرق کردن متحصنان ابتدا درهای صحن شیخ بهایی را ببندند و سپس تحریک‌کنندگان از جمله بهلول را دستگیر کنند. مأموران راه حرم را پیش می‌گیرند اما گویا پای برهنه مردم عادی زودتر از چکمه ظلم آنان گام برمی‌دارد که وقتی می‌رسند، با موج خروشان اهالیِ مشهد روبه‌رو شده و موفق به اجرای تصمیم خود نمی‌شوند. همین می‌شود که اذان صبح روز جمعه ۱۹ تیرماه، یعنی درست ۲۳ سال پس از به توپ بسته شدن حرم توسط روس‌ها و رقم خوردن عاشورای ثانی در مشهد، تاریخ دوباره تکرار می‌شود. تیغ سرنیزه تفنگ‌ها زیر تیغ آفتاب تیز می‌شود و شهر می‌رود تا دوباره در حادثه‌ای دیگر به خون بنشینند.

رویارویی سنگ‌ها و گلوله‌ها

تاریخ می‌گوید مردمی که در آن روز راهی حرم بودند، در فلکه حضرت -که آن زمان به دستور شهردار وقت مشهد در حال سنگ‌فرش شدن بود و سنگ‌های زیادی در اطراف آن وجود داشت- توسط مأموران انتظامی محاصره می‌شوند. مردم که عرصه را بر خود تنگ می‌بینند با هر آنچه دم دستشان می‌آید، دست به دفاع می‌زنند. نخستین چیزی که به چشم می‌آید، سنگ‌های ریخته بر کف خیابان است که در جواب گلوله‌ها و سرنیزه‌ها پرتاب می‌شود. تیغ آفتاب تیزتر از نیام بیرون می‌زند و تیرِ تیرماه پیش از گلوله نظمیه‌چی‌ها بر جان می‌نشیند. یک سمت مردم و یک سمت سربازها، چشم می‌گردانند تا آشنایی، دوستی، همسایه‌ای، فامیلی، مسلمانی را زخم نزنند اما مأمور معذور است و باید لوله تفنگ را داغ کند. ترس و تردید در نفس‌ها می‌پیچد. در این بین یکی از سربازها تاب نمی‌آورد و در اجرای دستور مافوق، گلوله را به جای مردم به سمت خودش شلیک می‌کند. افسری هم سمتِ سربازی که مردم را نشانه گرفته است تیراندازی می‌کند. عده‌ای از سربازان اسلحه‌های خود را سمت مردم پرتاب کرده و فرار می‌کنند. در پلک‌به‌هم‌زدنی درگیری بالا می‌گیرد و مردم پس از آن دسته دسته جان می‌دهند. ساعتی بعد در نتیجه این درگیری ۲۲ نفر کشته و عده زیادی مجروح می‌شوند. طبق اسناد به جای مانده از آن دوران ۱۴ نفر از کشته‌ها مردم عادی و ۸ نفر از نیروهای دولتی هستند. ساعاتی بعد در پی این اقدام راه ورود مردم به حرم، مسجد و پیوستن به معترضان داخل فراهم می‌شود. طبق اسناد باقی‌مانده در این روز حدود ۲۰ هزار نفر در صحن‌های حرم و مسجد تحصن می‌کنند. عده‌ای نیز به قصد خراب کردن مغازه‌های مشروب‌فروشی و یا مغازه‌های فروش کلاه‌شاپو به سمت مرکز شهر حرکت می‌کنند. در پی مخابره این حوادث به تهران، عصر جمعه تلگرافی با این مضمون به مشهد می‌رسد: «باید فورا اقدام کنید. این قضیه نباید به شب و فردا بکشد به هر طریقی مسجدی‌ها را راضی کنید که بدون خون‌ریزی متفرق شوند.» در همین بازه، اسدی نایب‌التولیه که از چند روز پیش در فریمان به سر می‌برده است، به مشهد بازمی‌گردد و پس از اطلاع از آنچه رخ داده است، شروع به مذاکره با معترضان می‌کند. ایرج مطبوعی که آن روزها در سمت فرمانده لشکر خراسان بوده است نیز با احتشام رضوی دیدار می‌کند و به او می‌گوید: اعلی‌حضرت به ریاست عالی قوا امکان داده است که توپ‌های قلعه‌کوب را در دامن کوه‌سنگی نصب کنیم و اگر تا ۳ ساعت مانده به غروب جمعیت متفرقه نشوند، مسجد را بمباران کنیم. مسئول انهدام مسجد و آستان قدس جدت، حضرت رضا(ع)، و خون‌هایی که ریخته می‌شود، شمایید. خود شما هم قطعا جزو مقتولان خواهید بود. این تهدید در احتشام رضوی اثر کرده، رویه خود را تغییر می‌دهد و راهش را از بهلول جدا می‌کند. از سوی دیگر آیتا... آقازاده، پاکروان، اسدی و چند نفر دیگر نیز در حرم مطهر سر مذاکره را با بهلول باز و سعی می‌کنند با وعده و وعیدهایی چون اعلام عفو عمومی و بازگشتن آیتا... قمی او را از ادامه اعتراض منصرف کنند. بهلول در پاسخ به آن‌ها می‌گوید: «تا وقتی آیتا... قمی بازنگردند دست از مبارزه نمی‌کشیم ولی تا صبح یکشنبه آرام خواهیم ماند، به انتظار ایشان و پس از آن جنگ را از سر می‌گیریم.» این وعده باعث می‌شود صبح شنبه حادثه‌ای ایجاد نشود و معترضان محدوده حرم را در اختیار بگیرند و دیگر در شهر تحرکی نداشته باشند. شهر آرام می‌گیرد اما هیچ‌کس نمی‌داند این آرامش آتش زیر خاکستر است که اگر در بگیرد خشک و تر را با هم می‌سوزاند. صبح روز شنبه، ۲۰ تیرماه، شهر با وجود ظاهر آرامش اوضاع عادی ندارد. تمام دکان‌ها بسته است و مردم در صحن‌های حرم و فلکه‌های شمالی و جنوبی تجمع کرده‌اند و مصمم‌اند که چنانچه با درخواسته‌هایشان موافقت نشود، شورش کنند، آیتا... مدرس را به مشهد بیاورند و در مشهد حکومت اسلامی تشکیل بدهند. در حومه شهر نیز شایعه شده است که علما حکم جهاد داده‌اند؛ به همین دلیل از روستاهای اطراف مشهد و فریمان که از طرف پدر آیتا... مطهری، شیخ محمدحسین مطهری، تحریک شده‌اند، دسته‌دسته، چوب، چماق، تفنگ، قمه و شمشیر به دست راهی ارض اقدس رضا(ع) می‌شوند. مردم نیز با تحریک بهلول دوباره دست به شورش می‌زنند و به مغازه‌های مشروب‌فروشی و کلاه‌فروشی هجوم می‌برند که با شلیک تیرهای هوایی سرهنگ قادری، فرمانده تیپ پیاده مشهد، متفرق می‌شوند. مأموران دولتی که یارای مقابله با این جمعیت خشمگین را در خود نمی‌بینند، تلگراف می‌زنند و از تهران درخواست اجازه حمله مسلحانه می‌کنند. شاه بی‌تاب از آنچه لحظه به لحظه به گوشش می‌رسد، دستور ختم غائله را می‌دهد. اسدی، پاکروان، مطبوعی و لطفی، رئیس دادگاه استیناف خراسان، جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و تصمیم به مقابله نظامی با مردم می‌گیرند.

متحصنان آسوده بخوابند!

پس از این شور، به دقیقه نکشیده، نظامیان در اطراف فلکه حرم مستقر می‌شوند. اسدی برای خارج کردن علما از حرم به آن‌ها پیام می‌دهد و تأکید می‌کند که جواب‌های امیدبخشی از طرف شاه رسیده است. او علما را به دارالتولیه در چهارراه نادری دعوت می‌کند تا با هم برای ختم غائله مشورت کنند. در ادامه به دستور اسدی در رواق‌ها و صحن‌ها مسجد را می‌بندند و به مردم متحصن می‌گویند که با خیال آسوده بخوابند. نظامیان آهسته و آرام بر بام‌های مسجد، حرم، گلدسته‌ها و نقارخانه موضع می‌گیرند و کامیون‌های حمل جنازه در فلکه‌ها و خیابان‌های اطراف حرم مستقر و مسلسل‌های سنگین در چند نقطه نصب می‌شود.

روز واقعه

در نخستین ساعات بامداد روز یکشنبه ۲۱ تیرماه محصوران در حرم رضوی و مسجد گوهرشاد متوجه می‌شوند که نیروهای دولتی برای حمله به آن‌ها عزمشان را جزم کرده و صف آراسته‌اند. همین است که معترضان نیز تحت رهبری بهلول آماده دفاع می‌شوند. حاج غلامعلی نخعی که در آن زمان حدود ۳۰ سال داشته است، درباره وضعیت خدمه می‌گوید: همه خدمه را فرستاده بودند داخل کشیک‌خانه و جلوی در آن هم سرباز گذاشته بودند. برای همین کسی از خدام کشته نشد.

نیروهای دولتی که حدود ۲۵۰۰ نفر بودند، نیم ساعت قبل از اذان صبح با شکستن درهای مسجد گوهرشاد حمله خود را آغاز می‌کنند و با مسلسل‌های سبک و سنگین و تک‌تیراندازانشان مردم را هدف می‌گیرند. آیتا... سید عبدا... شیرازی که خود در مسجد حاضر بوده در خاطراتش چنین تحریر کرده است: قریب اذان صبح بود که دروازه خیابان تهران را شکستند و از بالا شروع به شلیک کردند. درب‌های دیگر هم به تدریج شکسته شد. تاریک هم بود. گلوله مثل باران می‌آمد. مردم به این طرف و آن طرف فرار می‌کردند و فریاد می‌زدند. یک‌ساعت‌ونیم‌دو ساعت فقط سر و صدا بود و همین‌طور تیر خالی می‌کردند و مردم فراری بودند. آن‌ها پیش می‌آمدند. بعضی از مردم گلوله خورده بودند، بعضی روی درخت‌ها رفته بودند. هوا که کمی روشن شد همه ما را حرکت دادند و صداها هم ساکت شد و دولت غلبه کرد.

شیخ محمد علمی اردبیلی که هنگام تیراندازی در مسجد بوده و زخمی شده است در توصیف آن روز مسجد می‌نویسد: «مثل کشاورزها که گندم درو می‌کنند مردم را درو می‌کردند. یک وقت تیر از بین ۱۰ نفر رد می‌شد، اصلا راه فرار نبود. من چند تیر خوردم و یک تیر کاری به دست چپم خورد. افتادم اما باز بلند شدم و دِر کوچکی را در میان دالان پیدا کردم. همه‌جا پر از جنازه بود. بعضی هنوز جان داشتند اما روی زمین افتاده بودند. نمی‌دانستم چطور از میان آن‌ها عبور کنم. بالاخره رد شدم و مکانی پشت جاروها برای پنهان شدن پیدا کردم.» تیراندازی تا روشن شدن هوا ادامه پیدا می‌کند و پس از آن معترضان به نشانه تسلیم دست‌های خود را بالا می‌برند اما باز هم کشتار ادامه پیدا می‌کند تا اینکه مسجد توسط نظامیان فتح می‌شود. روستاییانی که به طرق و قلعه‌خیابان می‌رسند، متفرق می‌شوند و به روستاهای خود برمی‌گردند. راویان نوشته‌اند سرهنگ قادری بعد از عملیات در جواب مطبوعی که پرسیده بود کشتار هم شد چنین گفته است: «در مسجد و شبستان‌ها و دارالسیاده از کشته، پشته ساخته‌ام.» مطبوعی که خود را باخته بوده است هم جواب می‌دهد: اعلی‌حضرت همایونی امر فرموده بودند خونریزی نشود، بد شد، خیلی هم بد شد. با شروع تیراندازی بهلول و چند نفر از همراهانش از معرکه می‌گریزند. او بعدها در تعریف آن روز می‌گوید: «از ترس اینکه زیر شکنجه نام کسانی را ببرم و برای آن‌ها دردسر درست کنم، تصمیم به فرار گرفتم.» او با ۲۵ نفر از همراهانش به سمت پایین‌خیابان فرار می‌کند، به یک خانه پناه می‌برد و بعد با لباس مبدل به افغانستان می‌رود. عصر آن روز درهای حرم برای شستن خون‌ها تا روز ۲۳ تیر به روی مردم بسته می‌شود.

پس از واقعه

بعد از واقعه گوهرشاد

پس از این واقعه عده زیادی از معترضان دستگیر و به مرور آزاد می‌شوند. ۱۲ روحانی برجسته مشهد از جمله آیتا... سید یونس اردبیلی، شیخ آقابزرگ شاهرودی، سید علی‌اکبر خویی، سید عبدا... شیرازی، سید عبدالعظیم مسئله‌گو، سید زین‌العابدین سیستانی و هاشم قزوینی به تهران اعزام می‌شوند و چندروز بعد ۴ نفر از جمله احتشام رضوی و علی اردکانی را به تهران می‌برند و ۱۸ نفر دیگر را که معروفیت کمتری داشته‌اند نیز به سمنان تبعید می‌کنند. اما رضاشاه که پیش از این نیز به اسدی بدبین شده بود، این ماجرا را از چشم اسدی می‌بیند و از آنجا که آمدن روستاییان باغ‌های آستانه به سمت مشهد را به تحریک او می‌دانسته است، در نهایت به همین جرم او را به اعدام محکوم می‌کند. این واقعه تلخ، رضاشاه را از اجرای طرح کشف حجاب منصرف نکرد. او همچنان بر تصمیم خود پافشاری می‌کرد تا اینکه در روز ۱۷دی ۱۳۱۴ به آرزوی خود رسید و برداشتن چادر را اجباری کرد.

گاه‌شمار طرح کشف حجاب

۱۳۰۶

مسئله تغییر لباس مردان شکل قانونی گرفت و این نخستین قدم جدی رضاشاه برای ورود به دنیای تجدد با تغییر ظاهر مردم بود. در این زمان او هنوز برای پوشش زنان تصمیمی نگرفته بود.

۱۳۰۷

روز اول فروردین زنان خانواده رضاشاه تصمیم می‌گیرند برای تحویل سال به قم و حرم حضرت معصومه(س) بروند. در این سفر آن‌ها به‌جای چادرمشکی از چادرنماز یا چادر رنگ روشن استفاده می‌کنند که این مسئله باعث اعتراض بعضی روحانیون می‌شود.

۱۳۰۸

رضاشاه با اینکه به تغییر در پوشش زنان، آن هم با برداشتن چادر فکر می‌کرد، هنوز بااحتیاط قدم برمی‌داشت. یکی از علت‌های این احتیاط، سقوط امان‌ا... پادشاه افغانستان بود، با این همه دولت مقررات مربوط به حجاب را بسیار سست و آسان کرد، تاجایی که اعلام کرد زنان می‌توانند در درشکه‌های روباز کنار همسر خود بنشینند.

۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲

در تمام این روزها دولت تصمیم می‌گیرد به تدریج ذهن مردم را برای بی‌حجابی آماده کند، به این صورت که به شهربانی دستور داده می‌شود به زنان اجازه بدهند در انظار عمومی بی‌حجاب ظاهر شوند. معلمان زن که بعضی از آن‌ها در خارج از کشور بی‌حجاب شده بودند، نخستین کسانی هستند که چادرهای خود را برمی‌دارند. بسیاری از دانش‌آموزان نیز جرئت می‌کنند با لباس اروپایی از جمله کلاه به خیابان بیایند؛ البته تعداد آن‌ها در آغاز بسیار اندک بود. ملکه ایران هم گهگاه بی‌حجاب در انظار عمومی ظاهر می‌شد، اما بی‌حجابی هنوز سیاست رسمی دولت نبود.

۱۳۱۳

در خرداد این سال، شاه ایران در نخستین و آخرین سفر خارجی خود، بازدیدی رسمی از ترکیه کرد که در نتیجه آن بسیار تحت‌تأثیر پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی این کشور به رهبری مصطفی کمال آتاتورک و مشارکت زنان در امور اجتماعی قرار گرفت و همین امر باعث شد که رضاشاه، اقدامات شدیدتری را برای اصلاحات فرهنگی ایران انجام دهد.

۱۳۱۴

در این سال به‌عنوان نخستین گام، کلاه پهلوی جای خود را به «کلاه شاپو» اروپایی داد. در سراسر کشور مراسم و جشن‌هایی در بزرگداشت این اقدام و البته با هدف آماده کردن ذهن مردم برای برداشتن حجاب برپا شد.

سرنوشت برخی از مهم‌ترین شخصیت‌ها در واقعه گوهرشاد

بهلول گنابادی
او که به افغانستان متواری شده بود، تلاش داشت از شاه افغانستان لشکری بگیرد و به مشهد برگردد، غافل از اینکه شاه مدنظر او چهار سال پیش برافتاده بود و پس از او سه شاه دیگر نیز آمده بودند. این اشتباه ۳۱سال حبس در افغانستان را برای او به‌دنبال داشت.

سیدعلی احتشام‌رضوی
او مردم را تحریک کرد تا به کشیک‌خانه حمله برده و بهلول را آزاد کنند. سیدعلی احتشام رضوی در شب حادثه قبل از کشتار مردم، همراه عده‌ای دستگیر شد و بعد همراه تعدادی از علما به ساوه و از آنجا به تهران تبعید شد.

حسین قمی طباطبایی
آیتا... حسین قمی طباطبایی که برای گفت‌وگو با رضاشاه و منصرف کردن او در تصمیمش برای کشف حجاب راهی تهران شده بود، بدون اینکه موفق به دیدار شاه شود، از تهران به شهر ری رفت و در نهایت عازم کربلا شد.

محمد آقازاده
او ابتدا به اعدام محکوم شد اما با پیگیری‌های برادرش در نجف و اعتراض علما، جان به‌در برد و در عوض به اقامت اجباری دوساله در منزلی در خیابان عین‌الدوله تهران محکوم شد. این اقامت با تزریق آمپول هوای احمدی، پزشک جلاد رضاشاه، پایان یافت.

مرتضی آشتیانی
رضاشاه در تلگرافی به مشهد، دستور دستگیری هفت تن از هشت امضاکننده تلگراف را صادر کرد. یک نفر باقی‌مانده، آشتیانی بود که به‌خاطر نفوذ و مقام روحانیتش، از دستگیری او چشم‌پوشید اما سه سال در شهر ری تحت‌نظر شهربانی قرار داشت.

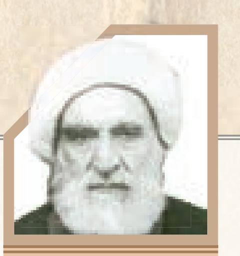
هاشم قزوینی
او در واقعه گوهرشاد از جمله کسانی بود که علیه فعالیت‌های رضاخان، ایستادگی کرد و با ارسال تلگرافی اعتراض خود را نشان داد. شیخ هاشم در جریان قیام گوهرشاد، بازداشت و زندانی شد و بعد از گذشت دو ماه بازداشت و محاکمه، به قزوین تبعید شد.

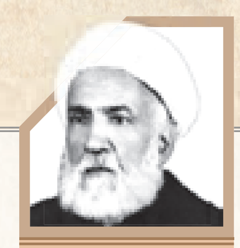
عباسعلی محقق خراسانی
او بعد از کشتار مردم در مسجد، مدتی مخفی شد و برای اینکه خانواده‌اش را اذیت نکنند، خودش را به شهربانی مشهد معرفی کرد. نظمیه‌چی‌ها محقق را به زندان تهران منتقل کردند و به سه سال حبس در زندان قصر تهران محکوم شد.

شیخ مهدی واعظ
متن تلگراف علما به شاه را شیخ مهدی واعظ خراسانی نوشت. او در مسجد گوهرشاد در جمع متحصنان به منبر رفت و گفت چرا تلگراف‌های ما به دست شاه نمی‌رسد؟ ما به چه کسی باید شکایت بکنیم؟ او چهار سال مخفیانه زندگی کرد.

شیخ علی‌اکبر مدقق
علی‌اکبر مدقق از جمله شخصیت‌هایی بود که در جمع متحصنان سخنرانی کرد و فردای کشتار مردم، دستگیر و زندانی شد. او پس از آزادی از زندان به نجف اشرف رفت و تا سال ۱۳۲۰ در آنجا ماند و تا برکناری رضاشاه دیگر به مشهد بازنگشت.

محمدکاظم دامغانی
کاظم مهدوی دامغانی که اجازه اجتهاد نیز داشت، پس از واقعه گوهرشاد گوشه‌نشین شد و در هیچ کدام از مشاغل دولتی و قضایی فعالیتی نکرد. او در دهم تیرماه ۱۳۶۰ در مشهد درگذشت و در حرم دفن شد.

احمد بهار
او با توجه به روابط خاصی که با آیتا... آقازاده و حاج آقا حسین قمی داشت، هفت روز بعد از واقعه گوهرشاد دستگیر شد و شایعه اعدام او بر سر زبان‌ها افتاد ولی بعد از ۲۰ماه حبس در زندان لشکر شرق، طبق دستور رضاشاه از اعدام او صرف‌نظر شد و به تهران تبعید گردید.

سید یونس اردبیلی
نخستین جرقه‌های قیام علیه فعالیت‌های ضدفرهنگی رضاخان در خانه او شکل گرفت. او پس از بازجویی در زندان مشهد، در حالی که به زنجیر کشیده شده بود، با توهین و تحقیر به تهران فرستاده شد. اردبیلی سرانجام با اعتراض علما و مردم، آزاد و به اردبیل تبعید شد.

سال‌های خانه‌نشینی

با خاطرات «نیره‌السادات احتشام‌رضوی» از غائله مسجد گوهرشاد و کشف حجاب رضاخانی

انواع پوشش زنان ایرانی در دوران پهلوی اول

اردلان| نام «نیره‌السادات احتشام‌رضوی» همیشه در کنار اسم همسرش «شهید نواب‌صفوی» آمده است؛ برای همین کمتر کسی می‌داند که او پیش از آنکه همسر نواب باشد، دختر نواب احتشام‌رضوی، سرکشیک پنجم حرم و یکی از رهبران واقعه گوهرشاد در مشهد بوده است. نیره احتشام‌رضوی در زمان غائله کشتار مردم در صحن مسجد گوهرشاد و کشف حجاب رضاخانی، دوساله‌ای بیش نبوده است؛ برای همین حرف‌های او درباره این اتفاق پیش از آنکه برخاسته از خاطره باشد، براساس شنیده‌هاست. سطرهای پیش‌رو گفت‌وگو با او درباره پدرش نواب احتشام‌رضوی و نقش او در غائله گوهرشاد است.

لطفا از پدرتان و نقش او در غائله عاشورای ثالث مشهد بگویید؟

پدرم، مرحوم نواب احتشام‌رضوی، از شخصیت‌های مبارز خراسان بودند. زمانی که حکومت، کلاه‌پهلوی را سر مردم می‌گذاشت، ایشان بالای منبر مسجد گوهرشاد کلاه‌پهلوی را پاره کرده و گفته بود: «امروز این کلاه بی‌غیرتی را بر سر شما گذاشتند و فردا پرده عفاف و حجاب را از سر نوامیس شما برمی‌دارند.» شنیده‌ام آن روز چندهزار کلاه‌پهلوی در مسجد گوهرشاد پاره شد. همین مبارزات ایشان بر ضد حکومت، موجب شد که در حادثه مسجد گوهرشاد از ناحیه سر دچار آسیب شوند. بعد بدن نیمه‌جان ایشان را به تهران منتقل و در زندان تاریکی که روز و شبش معلوم نمی‌شد، زندانی کردند؛ البته خوشبختانه به حکم دادگاه، ایشان از اعدام تبرئه و مقرر شد که سه سال زندانی شوند.

پدر مرحومتان از آن روزها برایتان خاطره‌ای نقل کرده‌اند؟

خاطرم هست که پدرم می‌گفت گویا آن‌ها را در زندان با عده‌ای از لامذهب‌ها و بی‌دین‌های فرنگ‌رفته هم‌بند کرده بودند. حکومت این کار را انجام داده بود تا اصطکاکی بین مخالفانش ایجاد کند ولی پدرم همان ابتدا با آن افراد قرار گذاشته بود که ایشان به آن‌ها عربی بیاموزند و آن‌ها هم زبان فرانسه یا انگلیسی را به ایشان یاد بدهند؛ برای همین ارتباط خوبی بین زندانیان برقرار شده بود. ایشان همچنین می‌گفت که برخی نیمه‌شب‌ها زندان‌بان‌ها برای گرفتن استخاره به زندان می‌آمدند و او برایشان استخاره می‌گرفت. بعد از آزادی، ایشان را به ساوه تبعید کردند. در آنجا هم خیلی نگذشت که پدرم میان مردم ساوه، پیشوایی مذهبی شناخته شد؛ البته از آنجاکه در دوران کشف حجاب رضاخانی هیچ زنی پا از خانه بیرون نمی‌گذاشت، پدرم که عازم ساوه بوده از بیم آژان‌ها مادرم را با خود نمی‌برد و چون این سفر چند سال طول می‌کشیده، ایشان را برخلاف میل باطنی طلاق دادند و من را که آن زمان کودکی شش‌ساله بودم، همراه خودشان به ساوه بردند و این آغاز سختی‌های زندگی من بود.

یکی از اتفاقات مهم در غائله مسجد گوهرشاد، اختلاف میان پدرتان با آقای بهلول است. نظرتان در این‌باره چیست؟

من در آن زمان دو سال بیشتر نداشتم و نمی‌توانم این موضوع را تحلیل کنم اما پدرم خودشان در خاطراتشان به این موضوع اشاره کرده و به‌طور کامل آن را توضیح داده‌اند؛ مثلا در جایی نوشته‌اند: «ظهر گذشته به من خبر دادند که شیخ بهلول قصد دارد با ۳،۲هزار نفر به نظمیه برود و محبوسین با جرم تلگراف به آیتا... قمی با تقاضای انعقاد مجلس روضه را، نجات دهند. با عصبانیت شدید آمدم نزد بهلول و گفتم به دستور چه کسی می‌خواهید یک همچو کاری بکنید؟ سپس با او گفت‌وگو کردم و شیخ بهلول درمقابل منطق من، مغلوب و متقاعد شد.» گمان می‌کنم هدف پدرم، تنها جلوگیری از قتل‌عام مردم بی‌گناه بوده و بس.

از ماجرای کشف حجاب رضاخانی، چیزی در خاطر دارید؟

ماجرای کشف حجاب رضاخانی چند ماه بعد از این واقعه و در دی همان سال ۱۳۱۴ اتفاق افتاد. بعد از این ماجرا خیلی از خانم‌ها خانه‌نشین شدند، به‌طوری که حتی تا سال‌ها بعد از آن هم از خانه بیرون نیامدند. ما نظیرشان را در فامیل داشتیم؛ برای مثال مادرِ پدرم «بی‌بی ربابه نواب‌رضوی» تا هفت سال بعد از کشف حجاب رضاخانی در خانه ماند و بیرون نیامد تااینکه فوت کرد و جنازه‌اش از در بیرون رفت. من آن روز را یادم است، حتی پیش از آن را هم به یاد دارم؛ اینکه حمام‌ها عمومی بود اما مادربزرگم حتی برای استحمام هم از خانه بیرون نمی‌رفت. یک تشت مسی بزرگ برای خودش تهیه کرده بود و توی اتاق استحمام می‌کرد. این را هم بگویم که پوشش رایج زنان آن دوره، چادر و پوشیه بود، فقط اگر زنی چند بچه داشت، یک روپوش و روسری بلند می‌پوشید تا بغل کردن بچه‌ها برایش مشکل نباشد؛ البته ناگفته نماند که همان روسری بلند را هم آژان‌ها از سر زن‌ها می‌کشیدند و زیر پا لگد می‌کردند؛ یعنی پوشیدن روسری بلند و چادر ممنوع بود. زنان تنها حق استفاده از روسری کوتاه را داشتند، طوری که گردنشان دیده شود. این الزام بود؛ برای همین هم عده‌ای که معتقد بودند، روسری بلند می‌پوشیدند اما آن را زیر مانتو یا روپوششان پنهان می‌کردند، طوری که مانند کلاه به نظر بیاید. برای مادر خودم هم که حاجیه‌خانم صدایش می‌زدند، شبیه همین اتفاق رقم خورد. او هم بعد از واقعه کشف حجاب، زیاد از خانه بیرون نمی‌رفت. خانه ما در یک کوچه باریک در تپل‌محله واقع بود. خیلی کوچک بودم اما خاطرم هست یک‌بار که می‌خواست از در خانه بیرون بیاید و وارد خانه همسایه روبه‌رویی شود، آژانی که سر کوچه ایستاده بود، او را دید. دوید تا چادر را از سرش بکشد. مادرم هم خودش را انداخت توی حیاط همسایه و در را از پشت سر قفل کرد. آن آژان آن‌قدر به در کوبید که مادرم از وحشت از حال رفت و تا چند ساعت بیهوش بود. ماجرای کشف حجاب در سال‌های ابتدایی، خیلی سفت و سخت اجرا می‌شد و دوره‌ای که من وارد مدرسه شدم، دیگر همه‌چیز تمام شده بود؛ البته خانه ما با مدرسه فاصله‌ای نداشت و همین موضوع باعث شده بود که مشکلی برای من پیش نیاید.